

فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هفتم، شماره هفدهم، پاییز ۱۴۰۰، ص ۱۱۰-۱۳۰

حقوق ملت ها برای مبارزه با استعمار (نوبین) در حقوق بین الملل بشر^۱

علیرضا بیرجندی^۲

چکیده

حقوق بشر از جمله موضوعاتی است که از نقش حائز اهمیتی در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه ی اروپا برخوردار است. بر اساس منشور اتحادیه ی اروپا، حقوق بشر سنگ بنای سیاست خارجی مشترک این اتحادیه محسوب می شود. تحولات نظام بین الملل در دوران اخیر، گسترش جایگاه حقوق بشر و تغییر ماهیت این حقوق را از مسئله ای فکری و ذهنی به رویکردی حیاتی و استراتژیک که با حیات سیاسی کشورها پیوند داشته را نشان می دهد. امروزه شاهد تعمیق جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی کشورها در معنای عمودی و به تبع آن، تحول حاکمیت مطلق دولت ها و تبلور آن در معنای مسئولیت دولت هستیم. مضامین و آموزه های لیبرالیستی که ریشه در سنت ها و ارزش های آمریکا دارد، حقوق بشر را به عنوان یکی از مؤلفه های مهم در سیاست خارجی این کشور نهاده ساخته است. با این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی آمریکا بر مبنای قدرت نرم، خاورمیانه در صدر سیاست خارجی حقوق بشری این کشور قرار می گیرد. تاریخچه خاورمیانه نیز با وجود داشتن تمدن، کانون گفتمان های متنوع فرهنگی و دینی بودن، به علت استبداد سیاسی و استعمار خارجی بر پیکره جامعه انسانی منطقه در رعایت نکردن حقوق بشر زخمی برجای گذاشته است که این مسئله دستاویز مناسبی برای اعمال فشار قدرت های بزرگ بر این منطقه شده است. در این زمینه، خاورمیانه به عنوان مخاطب اصلی سیاست حقوق بشری آمریکا در قالب سنت ویلسونیسیم با رویکرد لیبرالی مطرح و به کارگیری قدرت نرم در چارچوب دیپلماسی عمومی به عنوان اصل سامان دهنده سیاست خارجی ایالات متحده صورت بندی شده است. هدف این پژوهش، بررسی حقوق ملت ها برای مبارزه با استعمار (نوبین) در حقوق بین الملل بشر می باشد.

واژگان کلیدی: حقوق ملت، مبارزه، استعمار نوبین، حقوق بین الملل، بشر.

^۱ - تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

^۲ - دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران.

مقدمه

آنچه از کلمه هایی مانند استعمار، استثمار و استکبار پیداست، کشورهای جهان سوم و در حال توسعه به دلیل وجود عدم توازن و برابری در مبادلات تجاری و معاملات با کشورهای پیشرفته، الفاظ فوق را برای آنها بکار می گیرند که دلیل اصلی آن را می توان ناشی از کلیه اقدامات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشورهای پیشرفته در جهت اطمینان از تامین منابع لازم و ارزان مورد نیاز صنایع آنهاست که حتی در مواردی منجر شده که به صورت مستعمراتی با آنها برخورد نمایند و حتی حکومت های دست نشانده ایجاد نمایند (اسکندریان، ۱۳۸۳).

استعمار از ریشه عُمُر به معنای (طلب آبادانی کردن، آبادانی خواستن) می باشد، در اصطلاح سیاسی نیز تسلط مملکتی قوی بر مملکتی ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور به بهانه ایجاد آبادی می باشد (. به عبارت دیگر استعمار یا استعمارگری سیاستی مبتنی بر برده کردن، سودجویی از منابع طبیعی و بهره کشی از مردم کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد و جلوگیری از پیشرفت فنی، اقتصادی و فرهنگی آن ها برای تحکیم سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت استعمارگرمی باشد.

استعمار نو Neocolonialism مفهومی است که به روش هایی گفته می شود که پس از دوران استعمار کهن، برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها و بهره گرفتن از آنها بکار گرفته می شود و به نوعی معادل با امپریالیسم است. همگام با تحولات پس از جنگ جهانی دوم و سلب امکان استعمار کشورها به صورت مستقیم و مستعمره، سیاست های جدیدی تحت عنوان استعمار نو بکار گرفته شد و شیوه های استعمار کلاسیک به کار خود پایان داد. این روش، شامل شیوه هایی چون تک محصولی کردن کشورهای جهان سوم، سرمایه گذاری های خارجی توسط کشورهای ثروتمند و غیره می شود (پارسا، ۱۳۸۰).

ورود اندیشه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جدید به مناطق مستعمره و گسترش جنبش های ضد استعماری (پاداستعماری) از عوامل مهم پایان گرفتن استعمار سنتی بودند. استعمار کهن پس از بیرون آمدن نیروهای نظامی و عوامل شناخته شده خود از مستعمره ها، با به قدرت رساندن هواداران داخلی، منافع خود را در این مناطق تأمین می کند. رشد اقتصاد «سرمایه داری» و صدور سرمایه برای بهره برداری از منابع سرزمین های دیگر، روابط اقتصادی کشورهای صنعتی استثمارگر را با کشورهای کوچک وارد مرحله تازه ای کرد؛ به این ترتیب که کشورهای صنعتی، از راه صدور

سرمایه و مکانیسم جهانی قیمت‌ها و داد و ستد مواد خام با کالاهای ساخته شده و فشارهای سیاسی و اقتصادی، از کشورهای کم‌رشد بهره‌کشی می‌کنند و این رابطه عنوان «استعمار نو» (نئوکولونیالیسم) به خود گرفته‌است و بسیاری از ملت‌های کوچک و تازه آزاد شده را علیه این نوع رابطه سیاسی و اقتصادی برانگیخته است.

روش «نواستعماری» سبب می‌شود که کشورهای ضعیف با وجود استقلال سیاسی حقیقی یا ظاهری، همچنان در مراحل اولیه رشد اقتصادی در جا بزنند یا حتی عقب بروند، و در مقابل، کشورهای پیشرفته از بهره‌برداری منابع آن‌ها و از راه دادوستد اقتصادی سودهای کلان بدست آورند (دانشیزدی و همکاران، ۲۰۰۳).

حقوق بشر که از چند قرن گذشته در ادبیات فلسفی، سیاسی و اخلاقی از آن بحث شده است، تا پس از جنگ دوم جهانی به مثابه یک نظام حقوقی در حیطه‌ی شناخته نشده بود؛ پیش از جنگ جهانی اول، حقوق بشر اساساً صلاحیت داخلی کشورها بود و به جز ارجاع‌های کلی و مختصر به حقوق بیگانگان و حداقل رفتار استاندارد، حتی یک اعلامیه‌ی ضعیف نیز در این زمینه وجود نداشت (ویلسون، ۲۰۰۵). بین دو جنگ جهانی نیز اگرچه تلاش‌هایی از سوی سازمان بین‌المللی کار و جامعه‌ی ملل در این مورد شد. ولی حقوق بشر نتوانست به منزله یک نظام حقوقی در عرصه بین‌المللی محقق شود (دونلی، ۱۹۸۶).

قواعد حقوق بشر و اسناد بین‌المللی مربوط در میان کشمکش‌های سیاسی دولت‌ها تدوین شده‌اند. به خصوص میثاقین بین‌المللی حقوق بشر، که از اسناد اصلی در این زمینه‌اند، در اوج جنگ سرد و جهان دو قطبی به رشته‌ی تحریر درآمدند. به علاوه، در جهانی که حقوق بشر به یکی از معیارهای اصلی سنجش عملکرد دولت‌ها تبدیل شده است، و نیز با عطف نظر به پدیده‌ی «تورم حقها» (فریمن، ۱۳۸۷) ضرورت بررسی نقادانه‌ی حق‌های بشری آشکارتر می‌شود.

این پژوهش در پی یافتن حقوق ملت‌ها برای مبارزه با استعمار (نوین) در حقوق بین‌الملل بشر می‌باشد.

مبانی نظری تحقیق

۱- فرایند استعمار

استعمار، امپریالیسم و سلطه‌گری از گذشته دور تا کنون نشان داده‌اند که هزاران چهره آشکار و نهان دارند که همچون تارهای عنکبوت بر تمام جوانب زندگی جوامع تحت سلطه تنیده شده‌اند. این چهره‌ها در بیشتر موارد، با ظاهر

بشردوستی، صلح طلبی، آزادی گرایي، ترویج عمران و آبادی و مانند آن به صورت دام‌های خطرناک، فراراه ملت‌ها گسترده شده‌اند و روشن است که با آگاهی از این ظاهر فریبی‌ها، می‌توان صید این دام‌ها نشد و با پیگیری سیاست‌های مدبرانه و آینده نگرانه داخلی و خارجی، می‌توان مانع تحقق اهداف سلطه جویانه استعمارگران شد. اندیشمندان معمولاً ۳ نوع استعمار را مطرح نموده‌اند: استعمار کهن (سنتی، کلاسیک، مستقیم)، استعمار نو (غیرمستقیم، جدید) و استعمار فرانو (خرازی، ۱۳۸۵).

۲- استعمار کهن

استعمار کهن، شیوه‌ای استعماری بوده که قدرت‌های بزرگ با اعمال زور بر کشورهای دیگر سلطه پیدا می‌کردند و خود در رأس آن کشورها حکمرانی می‌کردند و به چپاول ثروت آنها می‌پرداختند؛ مثل دوران حکومت انگلیس بر هندوستان در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷. آنان پس از ورود بدان جا، وقتی با دولت قدرتمند «گورکانی» مواجه شدند، شهر «بمبئی» را با شهر «منچستر» خودشان مقایسه می‌کردند. «منچستر» در آن زمان جزء شهرهای صنعتی انگلیس به شمار می‌رفت. آنها در این مقایسه می‌گفتند: منچستر در مقابل بمبئی ویرانه‌ای بیش نیست و خطاب به ملکه الیزابت نوشته بودند: اگر ما نتوانیم جریان تولید و صادرات هندوستان به انگلیس را معکوس کنیم، بی‌تردید با ورشکستگی مواجه خواهیم شد؛ یعنی هند به لحاظ اقتصادی یک کشور توانمند بود و بیشتر تولیدات این کشور به انگلیس فرستاده می‌شد. این جریان تا سال ۱۹۴۸، که سال استقلال هند است، ادامه پیدا کرد. از ۱۶۰۰ تا ۱۹۴۸ میلادی چه اتفاقاتی افتاد: هند به یک ویرانه تبدیل گردید و فقیر و نابود شد. کانون ثروت‌اندوزی انگلیسی‌ها هند بود، اگر چه آنها کشورهای زیادی را استعمار کردند. آنان با استعمار و استثمار و نابودی هند، توانستند به قدرت و ثروت برسند، اگر چه در تمام جوامع امپریالیستی، این وضع را ادامه دادند (دهقانی، ۱۳۸۲).

الف. بستر تاریخی شکل‌گیری: صدور بیانیه معروف پاپ در سال ۱۴۹۳ میلادی (۸۹۹ قمری) که به «فرمان تقسیم» مشهور گشت، در واقع تأیید چپاول و غارت ممالک دیگر توسط دو قدرت مطرح آن روز یعنی اسپانیا و پرتغال و سرآغاز استعمار مستقیم بود. طبق این بیانیه، تمام آمریکای شمالی و قسمت عمده آمریکای جنوبی به اسپانیا و مناطقی همچون هند، ژاپن، چین و سایر سرزمین‌های شرقی به انضمام آفریقا به پرتغال اعطا گردید. با این وصف، پرتغالی‌ها توانستند بیشتر به طرف شرق هجوم ببرند و اسپانیایی‌ها مناطق غربی را تحت تصرف در آوردند و منابع آنجا را به چپاول و یغما بردند. (۲) بعدها با افول قدرت این دو کشور، قدرت‌های دیگری از جمله انگلستان با نفوذ گسترده خود

در مناطق گوناگون، به غارت مستقیم منابع مالی و انسانی دیگر کشورها اقدام کردند. این روند، که تا جنگ جهانی دوم، یعنی سال ۱۹۴۵ میلادی (۱۳۲۴ ش) ادامه داشت، تحت عنوان «استعمار کهن» قسمت عمده‌ای از تحولات روابط بین‌المللی را رقم زد. تا پیش از جنگ جهانی دوم، مستعمرات، میدان تاخت و تاز مستقیم و غارت همه جانبه استعمارگران به شمار می‌آمد (ساداتاخوی و حسینی اکبرنژاد، ۱۳۸۸).

ب. ویژگی‌ها: این نوع استعمار که به شکل مستقیم صورت می‌گرفت، از ویژگی‌هایی برخوردار بود که برخی از آنها عبارتند از:

قدرت نظامی حرف اول را می‌زد و تهدیدها از نوع تهدید سخت بود.

لشکرکشی و کشتار موجه بود و کشتار بیشتر دلیل قدرت بیشتر بود.

برای استعمارگران پرهزینه بود.

سرزمین‌ها فتح می‌شدند و حاکمیت مستقیم بر آنها اعمال می‌شد.

از ابزارهای رسانه‌ای مانند روزنامه که به واسطه پدید آمدن صنعت چاپ شکل گرفته بود، بهره می‌گرفت (برای مثال، ناپلئون پیش از حمله به مصر، برای آن کشور روزنامه‌ای منتشر نمود یا رویتر، مؤسس خبرگزاری رویترز، امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو را از ناصرالدین شاه گرفت).

ابزار سلطه و ویژگی‌ها:

- اشغال و الحاق سرزمین
- اعمال زور و کشتار برای ایجاد ترس و تثبیت
- لشکرکشی‌های بزرگ (مانند هندوستان)
- استبداد مستقل
- مشروعیت و تقدس مبارزه ضد اجنبی
- دوره تاریخی تا حدود قرن ۱۵ میلادی (خیبری، ۱۳۸۳).

اهداف و منابع:

ژئوپلتیک (جغرافیا و سرزمین)

منافع سیاسی

منافع اقتصادی

بعضاً اهداف اعتقادی (مانند جنگ‌های صلیبی)

جریان مقابله:

- ۱- حاکمان قدرتمند متکی به خود
- ۲- قهرمانان ملی یا رهبران دینی
- ۳- مردم (در صورت وجود رهبری از نوع دینی یا ملی یا هر دو)
- ۴- رهبران و جریانات مذهبی و دینی (دین و روحانیت در ایران)

علل زوال:

- پرهزینه بودن
- ناممکن بودن (مانند شکست مکرر اروپا در فتح آمریکای شمالی)
- افزایش مقاومت‌ها در برابر اشغالگران
- تغییر شرایط جوامع استعمارگر و مستعمره و فروپاشی درونی امپراتوری‌های سنتی (پارسا، ۱۳۸۰).

۳- استعمار نو

سیر تاریخی و ویژگی‌های آن: وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم موجب افول قدرت اروپا و انتقال مرکز ثقل قدرت جهان گردید. پایان جنگ جهانی دوم مصادف با آغاز شکل‌گیری نظام دوقطبی بین‌المللی و ظهور دو ابرقدرت جدید یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بود. این تغییر و تحول جهانی به دگرگونی روابط کشورهای اروپایی با مستعمرات خود انجامید.

جابه‌جایی قدرت، افزایش حس ناسیونالیستی و آزادی‌خواهی، شکل‌گیری حرکت‌های استقلال‌طلبانه و نهضت‌های ملی در مستعمرات، استعمارگران را بر آن داشت تا سیاست خود را در برخورد با مستعمرات تغییر دهند و از طریق

عوامل و دست نشاندهان خود و با اطمینان از وابستگی کامل حاکمان و پادشاهان، اهداف استعماری خود را دنبال نمایند. آنها گرچه در ظاهر، با اعلام استقلال مستعمرات موافقت می نمودند و حتی کمک های مالی هم به منظور توسعه و آبادانی مستعمرات انجام می دادند، ولی این اقدامات صرفاً پوششی بود تا به شکل جدید و به آسانی بتوانند به صورت غیرمستقیم، ذخایر نفتی و معادن و دیگر ثروت های ملی کشورها را غارت کنند. این شیوه استعمار، که پس از جنگ جهانی دوم و با تغییراتی که در سیاست خارجی قدرت های استعمارگر شکل گرفت، تحت عنوان استعمار نو از طریق حاکمان وابسته، مطامع، اهداف و خواسته های استعمارگران را عملی می نمود و تا سال های متمادی ادامه داشت (عباسی، ۱۳۸۳).

چه شد که استعمار کهن به پایان رسید و دور دوم استعمار آغاز شد؟

چند عامل در این تغییر شیوه دخالت دارند. یک عامل این است که سرمایه داری از مرحله رقابتی و لیبرالیستی سنتی خودش وارد مرحله انحصاری یا امپریالیستی می شود و لیبرالیسم دچار بحران می گردد؛ زیرا لیبرالیست های سنتی پس از پیمان «مترنیک» در سال ۱۹۱۵، که منجر به سرنگون کردن ناپلئون و تغییر مسیر قدرت در اروپا گردید، مدعی بود بشر را به صلح و رفاه خواهد رسانید. با وجود آنکه از سال ۱۸۶۰ به بعد، فقر وحشتناکی در بسیاری از کشورهای اروپایی به وجود آمده بود که به شورش و اعتصابات دهه ۱۸۹۰ در آمریکا منجر شد، اینان مدعی بودند این ناآرامی ها گام هایی است در جهت حرکت به سمت رفاه و پیشرفت فراگیر و از یک صلح دائمی حرف می زدند. داعیه آنها این بود که از سال ۱۸۱۵ به بعد، هیچ جنگ بزرگی در اروپا رخ نداده است، در حالی که پیش از آن در اروپا جنگ های فراوانی رخ داده بود. اما جنگ جهانی اول تمام این تصورات را فرو ریخت. جنگ لیبرالیسم جنگی بود خشن تر و خونین تر از تمام جنگ هایی که در تمام تاریخ صورت گرفته بود. آنان دیگر نمی توانستند از پیشرفت و رفاه و صلح صحبت کنند. قرن نوزدهم کاملاً تحت سیطره لیبرالیسم و اثبات گرایان بود که هیچ کاری از پیش نبردند و جز فقر حاصلی نداشتند، بی خردی ای که تمدن غربی در جنگ جهانی اول از خود بروز داد، موجب شد که لیبرالیسم دچار بحران شود (عبدخدایی، ۱۳۸۹).

نکته دیگر اینکه کشورها وارد فاز امپریالیستی شدند؛ یعنی پیدایش انحصارات بزرگ، و این انحصارات بزرگ در رقابت با یکدیگر قرار گرفتند و این رقابت انحصارات بزرگ بود که جنگ های بزرگ را موجب شد. آنها می خواستند سرزمین های جهان را بین خودشان تقسیم کنند. به دنبال این اتفاقات، لیبرالیسم سنتی فرو ریخت و به تبع آن، استعمار

سنتی هم کارایی خود را از دست داد. دلیل دیگر این اتفاق، روی آوردن کشورهای آسیایی و آفریقایی به جنبش‌های آزادی خواهانه و بیداری شرق بود. از مقدمات این جنبش‌ها، جنبش عدالت خواهانه در کشور ما بود که به مشروطه تبدیل شد. به نوعی، جنبش‌های دیگری هم پیش می‌آمدند که البته بعضی از آنها ساخته استعمار بود؛ آنها برای فریب مردم، شعارهای ضد استعماری سر می‌دادند؛ مثل جنبش کمالیست‌ها یا همان طرفداران آتاتورک در ترکیه؛ همانگونه که استعمار، انقلاب مشروطه را در کشور ما از مسیر خودش منحرف کرد، این جنبش‌ها را هم تحت سلطه خود قرار داد. اما به هر حال، این خیزش‌ها و اعتراضات همچنان پابرجا بودند؛ استعمار به نقطه‌ای رسید که دیگر نمی‌توانست از طریق حضور مستقیم، خشن و تحت سلطه قرار دادن کشورها، آنها را اداره کند (موسویان، ۱۳۸۵).

دلیل دیگر این شکست‌ها آن بود که خود کشورهای استعمارگر هم ادامه سلطه به شیوه گذشته را به صرفه نمی‌دانستند و برایشان از نظر اقتصادی هزینه‌بر بود. سرمایه‌داری انحصاری می‌شد. یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری انحصاری این است که سلطه سرمایه محوریت پیدا می‌کند؛ یعنی استعمارگران سرمایه را از کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه می‌فرستند. این سرمایه با بهره‌گیری از نیروی کار و منابع کشورهای تحت سلطه چند برابر می‌شود و باز می‌گردد و اساساً مسیر حرکت به سمت صدور سرمایه می‌رود و وقتی صدور سرمایه محوریت پیدا می‌کند، دیگر نمی‌توان به شیوه سنتی گذشته عمل کرد. بخصوص با خیزش‌های مردمی که به وجود آمدند. به هر حال، از نظر غربی‌ها، برای استعمار جوامع لازم بود ساختارهای سنتی را از هم بپاشند و کشورها را وارد فاز مدرنیته کنند و رژیم‌هایی را به حکومت برسانند که وابسته به غرب باشند. از این رو، استعمار نو پدید آمد (مهرپور، ۱۳۷۴).

ادگار موران، جامعه‌شناس فرانسوی، در خصوص علت پدیدار شدن این نوع استعمار می‌گوید: چون شیوه استعمار کهن منجر به این می‌شد که ابرقدرت‌ها به حریم یکدیگر تجاوز کنند، به فکر افتادند تا مانع این امر شوند. از سوی دیگر به دنبال چاره‌ای بودند تا منافعشان ابدی شود. به همین دلیل، شیوه استعمار نو و غیر مستقیم را پذیرفتند. استعمار نو دارای چه ویژگی‌هایی است که آن را از استعمار کهن متمایز می‌کند؟ «استعمار نو» استعماری است که پیش از همه به صدور سرمایه توجه زیادی دارد و سلطه سیاسی مستقیم را مد نظر قرار نمی‌دهد. اگر چه ممکن است گاهی هم از آن استفاده کند؛ اما به ظاهر، نمی‌خواهد سرزمینی تحت سلطه را به اشغال درآورد. دلیل دیگر اینکه استعمار کهن شکست خورده است و به همین دلیل، استعمار نو پدید آمده است. به همین دلیل، پس از جنگ جهانی اول، جهان امپریالیستی به دو قطب شرق و غرب تبدیل شد. در قطب شوروی، اگر چه جوهر و ذاتش به دلیل ذات

مدرنیستی که داشت سلطه گر بود و خواه ناخواه ساختارش با سرمایه‌داری رایج همخوانی نداشت، اما به نوعی، ریشه‌های سلطه‌گرانه سرمایه در آن بود؛ زیرا اقتصاد خصلت سرمایه سالارانه‌اش را دارد. سوسیالیست هم به دلیل جوهره اومانیستی و روح یهودی سوداگری که در آن است، با سرمایه‌داری لیبرالی مشترک است و خواه ناخواه در مسیر سلطه می‌افتد، اگر چه کشورهای سوسیالیستی در مقابل کشورهای امپریالیستی، شعارهای دفاع از محرومان سر می‌دهند. بنابراین، با چنین فضای تبلیغاتی، امپریالیست‌هایی همچون انگلستان و فرانسه نمی‌توانستند با رویکرد خشن و تجاوزطلبانه خود، مردم را فریب دهند و تحت سلطه در آورند. بدین دلیل، مجبور بودند رویکردها را تغییر دهند. البته دولت‌های استعماری در مقابل مسئله تغییر روش مقاومت هم می‌کردند. آنچه بیش از همه آنها را وادار کرد تا این تغییر روش را بپذیرند و استقلال سیاسی جوامع مستعمره را بپذیرند، مقاومت مردم جهان سوم بود (میناوند، ۱۳۸۵).

نمونه‌اش اینکه تا سال ۱۹۶۰ در الجزایر، حاضر به اعمال این روش نبودند، تا سال ۱۹۷۵ در ویتنام هم حاضر به این کار نبودند. این عوامل موجب شدند تا استعمار کهن جایگاه خود را به استعمار نو بدهد و استعمار نو سعی می‌کند رویکردهای غیرمستقیم را جایگزین رویکردهای مستقیم کند. در این رویکرد اشغال سرزمین‌ها جای خود را به حاکمیت سیاسی کشورهای هدف داد. از این رو، در این دوران شاهد رشد دستگاه‌های دولتی توسط کشورهای استعماری در کشورهای تحت سلطه هستیم.

ابزار سلطه و ویژگی‌ها:

- اشغال دستگاه سیاسی (حکومت‌های دست‌نشانده و وابسته) و استقلال سرزمین‌ها.
- زور پنهان (قدرت امنیتی)؛ مثلاً در قرن ۱۶ انگلیس نیروی اطلاعاتی به ایران فرستاد.
- زمینه‌سازی جنگ‌های داخلی بین کشورهای استقلال یافته.
- استبداد وابسته
- وابستگی فرهنگی
- ظهور جریان مقابله کاذب و هدایت شده (قهرمانان کاذب)

دوره تاریخی

* قرن ۱۶ تا اواخر قرن ۲۰ میلادی

تفاوت اساسی با دوره قبل:

۱. اشغال حاکمیت به جای اشغال سرزمین؛

۲. هزینه نکردن برای لشکرکشی نظامی.

اهداف و منافع:

۱. اقتصادی (منابع تولید، بازار مصرف و کم کم نفت)؛

۲. ژئوپلتیک (جغرافیا و سرزمین)؛

۳. سیاسی - اقتصادی.

جریان مقابله:

۱. روحانیت در ایران؛

۲. سنت ها و قهرمانان ملی؛

۳. جریان مقابله کاذب و هدایت شده روشنفکران و قهرمانان.

علل زوال:

۱. ظلم و ستم و فساد استبداد وابسته؛

۲. بی عرضگی و فقدان کارآمدی استبداد وابسته؛

۳. پرهزینه بودن نگهداری استبداد وابسته؛

۴. تغییر شرایط و مراحل اقتصاد جهانی؛ مانند شرایط تولید و عدم تأمین منافع نظام سلطه (گلشنپژوه، ۱۳۹۰).

۴- استعمار فرانو

استعمار فرانو در واقع، اشغال پایدار غیرمستقیم و بدون اعتراض مردمی با عبور از حاکمان سیاسی است. قرن پانزدهم هجری با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نقطه عطفی در روند تحولات جهان اسلام بود و به دنبال آن، دگرگونی در ساختار بین المللی آغاز شد. اگرچه در آن زمان، تصور غالب این بود که در این انقلاب نیز همانند سایر انقلاب ها، سقوط رژیم گذشته هدف است، اما به تدریج، اوضاع به حال عادی باز می گردد. ولی به گسترش موج گرایش به اسلام سیاسی و اسلام انقلابی، بسیاری از ساختارها و جریان های استعماری و استکبار در منطقه و در سطح جهانی دستخوش تحول گردیدند.

بیداری اسلامی و به تعبیر دیگر، احیای اسلام حقیقی، که از اولین پیامدهای انقلاب بود، زمینه‌ساز بروز و ظهور جنبش‌های اسلامی پس از یک دوره رکود و سکون شد. جریان فکری، سیاسی و مبارزاتی جدید نه تنها، فوق‌العاده و مهم، بلکه تا حدی ناشناخته و باور نکردنی بود. از این رو، برداشت‌های متفاوتی در شناخت و تحلیل پدیده انقلاب اسلامی و چگونگی برخورد با آن به وجود آمدند، به گونه‌ای که مراکز استراتژیک و سیاست‌گذاری دولت‌های بزرگ راهکارهای متعدد و متغیری ارائه دادند (عباسی، ۱۳۸۳).

ناکامی قدرت‌های بزرگ در مقابله با بیداری اسلامی و پیامدهای آن و نگرانی شدید از تغییرات گسترده در ساختار نظام سلطه و استثمار بین‌المللی، خط مشی جدید غرب برای مقابله با جهان اسلام را شکل داد. برای اولین بار، وزارت امور خارجه انگلیس در بیانیه‌ای دیدگاه خود را نسبت به شرایط موجود، تبیین و راهکارهایی برای تعامل وضعیت ارائه کرد.

با وجود اشتراکات ارزشی موجود در مذاهب، اهمیت پاسخ دادن به تعامل میان دموکراسی‌های غربی با کشورهای اسلامی به سرعت رو به افزایش بود. به همین دلیل، تنظیم روابط با کشورهای اسلامی و مسلمانان یکی از مهم‌ترین چالش‌های راهبردی انگلیس و جهان غرب در آینده به شمار می‌آید. به این دلیل، استعمار فرانو طراحی گردید.

الف. اهداف:

وقوع دو تحول عمده در نیمه قرن بیستم یعنی انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) زمینه‌های لازم برای یک تغییر نگرش جدی در شیوه‌های استعمارگری را فراهم نمود. پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸م (۱۳۵۷) با آموزه جدیدی که امام راحل (ره) به جهان ارائه نمودند و طلسم عدم امکان حرکت استقلال طلبانه در نظام دو قطبی لیبرالیستی-کمونیستی را شکستند، پایان حاکمیت استعمار فرانو را رقم زد. امام راحل (ره) و ملت مسلمان ایران با انقلاب دینی خود در عصر الحاد و کفر، ثابت کردند که می‌توان بدون اتکا و وابستگی به قدرت‌ها، حرکتی ضد استعماری و استقلال طلبانه شروع کرد و آن را به نتیجه رساند. به دنبال آن، امروزه طنین آزادی‌خواهی و استقلال طلبی ملت‌ها و اقدام علیه سلطه استعمارگران در اقصی نقاط جهان، به گوش می‌رسد. پایان جنگ جهانی دوم آخرین برگ دفتر استعمار کهن را رقم زد و آغاز انقلاب اسلامی افول استعمار جدید را نوید داد، ولی به دلیل آنکه سلطه طلبی، چپاول و غارت منابع دیگران و تحقیر ملل دیگر ذاتی شیطان صفتان و قدرت طلبان جهانی است، آنها بر آن شدند تا استعمار را به شکلی کاملاً جدید اعمال نمایند. این شکل جدید استعمار، که دیگر متکی به حاکمان وابسته

نیست، با ابعادی گسترده و پیچیده در عصر پس از جنگ سرد، با سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه آمریکا و به منظور ایجاد نظم نوین جهانی دنبال می‌شود (یاری، ۱۳۸۲).

۴- تاریخ استعمار و استثمار

در طول سالیان دراز به دلیل این که منابع در جهان به نسبت مساوی در اختیار همه کشورها نیست و برخی کشورها از منابع سرشار معدنی و طبیعی برخوردارند که همین موضوع منجر شده تا مورد توجه کشورهای پیشرفته باشند و به دلیل فاصله زیاد علمی و تکنولوژی و نیز برتری نظامی برخی کشورهای پیشرفته همانند انگلیس و آمریکا و عدم وجود روابط تعریف شده در جهت تبادل معاملاتی آنها را به اتخاذ شیوه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی و ایجاد یک نوع وابستگی دائمی ترغیب می‌نماید؛ همین امر باعث شده تا در طول سالیان دراز، کشورهای مختلفی را تحت سیطره خود داشته باشند که تعدادی به صورت مستعمره و تعدادی به صورت نفوذ سیاسی و مابقی نیز با ایجاد وابستگی اقتصادی تا بتوانند نسبت به تامین مواد اولیه و منابع لازم مطمئن باشند، البته این مسئله چیز جدیدی نیست و در ذات قدرت و رشد و توسعه است (موسویان، ۱۳۸۵).

روش تحقیق

روش جمع‌آوری اطلاعات و ابزار مورد استفاده در این تحقیق شامل بررسی کتب علمی و اسناد و مطالعات انجام شده در داخل و خارج کشور در این زمینه می‌باشد. این مطالعه یک مطالعه‌ی توصیفی بوده و در مقاله حاضر با جستجو در سایت‌های معتبر اینترنتی نظیر: www.magiran.com, www.irandac.com, www.civilika.com, www.springer.com, www.ScienceDirect.com, www.Elsevier.com و در مقالات گوناگون سعی شده است به بررسی حقوق ملت‌ها برای مبارزه با استعمار (نوین) در حقوق بین‌الملل بشر پرداخته شود.

یافته‌های تحقیق

سرعت تحول و تکامل این اصل خارج از کنترل قدرت‌های استعماری است. کم‌کم این بحث مطرح شد که حق تعیین سرنوشت برای گروه‌هایی از مردم تعریف شده و به معنای محقق بودن به استقلال است چنین مردمی از

طریق تعلق شان به یک سرزمین تعریف می شدند. تفسیر مضیق این اصل، فقط مستعمرات را از اعمال چنین حقی منتفع می کرد (دیپاس، ۲۰۰۲).

نخستین فعالیت های ملل متحد در چارچوب اصل تعیین سرنوشت و اعمال آن، فقط شامل مستعمرات و سرزمین های تحت سلطه بیگانه بود. در سال ۱۹۶۰ «اعلامیه اعطای استقلال» به تصویب مجمع عمومی رسید. دهه ۱۹۶۰، اوج فعالیت های کشورهای، مردم و مستعمرات ملل متحد در راستای تدقیق مفهوم حق تعیین سرنوشت و توسعه کاربرد آن بوده است. ماده ۱ همه دولت ها مشترک در میثاقین حق تعیین سرنوشت را برای همه مردمان شناسایی می کند؛ موظف هستند شرایط را برای اعمال حق تعیین سرنوشت این مردمان به نحوی که در بند ۱ و ۲ ماده مذکور در میثاق آمده است، مهیا و تحقق این حق را تسهیل کنند (مارتیز، ۲۰۰۴).

آنچه در قطعنامه های ۱۹۶۰ (۱۵۱۴)، ۱۹۶۰ (۱۵۴۱)، ۱۹۷۰ (۲۶۲۵)، آمده و بحث هایی که در خلال تصویب آنها و بعد از آن صورت گرفته و نیز رویه ملل متحد در عرصه استعمارزدایی، منجر به تکامل مجموعه ای از استانداردهای کلی و عمومی شد که اصل تعیین سرنوشت را برای مردم مستعمرات تدقیق می کرد. خلاصه این استانداردهای کلی را می توان به این ترتیب بیان کرد:

- ۱- همه مردم مستعمرات حق تعیین سرنوشت دارند: تعیین آزادانه وضعیت سیاسی شان و تعقیب آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان؛
- ۲- این حق بعد خارجی اصل تعیین سرنوشت را پوشش می دهد، یعنی وضعیت بین المللی مردم و سرزمینی که در آن زندگی می کنند؛
- ۳- این حق متعلق به همه مردم مستعمره به عنوان یک کل است، قبائل و قومیت ها نمی توانند آزادانه این حق را اعمال کنند، زیرا اصل تمامیت ارضی بر تعیین سرنوشت گروه ها و اقلیت ها غلبه و اولویت دارد؛
- ۴- تحقق حق تعیین سرنوشت برای مستعمرات به سه شکل زیر ممکن است:

الف استقلال

ب متحد شدن با یک دولت مستقل دیگر

ج ادغام در یک دولت مستقل دیگر؛

در مورد اول نیازی به فراندوم یا مراجعه به آرای عمومی نیست، ولی در دو مورد دیگر این ۹۶ مسئله لازم است؛

۵- یکبار اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی، باعث انقضاء حق مذکور در بعد خارجی می شود؛ زیرا وحدت ملی و تمامیت ارضی مانع توسل مجدد به حق تعیین سرنوشت خارجی است. از چارچوب استعمار و اشغال بیگانه، حق تعیین سرنوشت ضرورتاً باید با اصل تمامیت ارضی هماهنگ شده، انطباق یابد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۲).

ماحصل فعالیت های ملل متحد بین سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، استقلال ۷۰ سرزمین بود؛ از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین دیگر به استقلال رسیدند و مورد آخر نیز استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ بود که البته جزو سرزمین های غیرخودمختار محسوب می شد. با فعالیت های ملل متحد دامنه اعمال حق تعیین سرنوشت از جنبه سیاسی محض خارج شد و ابعاد دیگری را هم پوشش داد. ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و این به خاطر ابعاد جدید سلطه و استعمار بود که همچنان بسیاری از کشورها از آن رنج میبردند (ضیایی بیگی، ۱۳۷۹).

فعالیت های ملل متحد در خصوص مستعمرات نواقصی هم دربرداشته است که در سال های بعد از آن استقلال این سرزمین ها- خصوصاً بعد از پایان جنگ سرد- منجر به بروز درگیری های خونینی در این زمینه شده است. مهمتر از همه این است که در دهه های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ محور توجه به اصل تعیین سرنوشت بعد خارجی آن بود، نه بعد داخلی آن. در سرزمین هایی که از پیشینه، سنت دموکراسی و حکومت مردم سالار برخوردار نبودند، اولویت بخشیدن به اصل تمامیت ارضی منجر به محروم شدن بسیاری از مردم و گروه های قومی از حق تعیین سرنوشت شد.

در واقع خواست مردم مستعمرات برای استقلال امری حتمی و یقینی به نظر می رسید و هیچ فراندومی برقرار نشد که به تشخیص خواست هر گروه قومی عمده برای آینده سیاسی اش ثانیاً در فصل یازدهم و دوازدهم منشور نیز که مربوط به سرزمین های غیرخودمختار کمک کند. میشد، هیچ اشاره مستقیمی به اصل تعیین سرنوشت مردمان این سرزمین ها نشده بود و تنها در ماده ۷۳ به «مأموریت مقدس» دولت های اداره کننده در جهت پیشبرد رفاه سکنه این سرزمینها اشاره شده بود (شریفیان، ۱۳۸۰).

در اولین نشست مجمع عمومی، لیستی از هفتاد و چهار سرزمین که فصل یازدهم منشور در مورد آنها قابل اعمال بوده است، تهیه شد. وقتی دول عضو در اجلاس سوم از ارائه اطلاعات در مورد یازده سرزمین خودداری کردند، مجمع عمومی طی صدور قطعنامه ای مقرر ساخت که مقامات اداره کننده باید اطلاعات دقیقی در خصوص تغییرات ساختاری ایجاد شده در مجمع تاکید کرد این رکن تنها مقامی است که میتواند این سرزمین ها را به دبیر کل ارائه دهند. نام برخی از این سرزمین ها را از لیست سرزمین های غیر خودمختار حذف کند.

رویه دولتی و قطعنامه های ملل متحد نشان می دهد که حق تعیین سرنوشت نه تنها متعلق به مردم مستعمرات است، بلکه در مورد مردم سرزمین های اشغالی نیز اعمال می شود. مفهوم سلطه بیگانه در بند ۱ اعلامیه اعطای استقلال گنجانده شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده است که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در جهت ترویج صلح و همکاری جهانی می باشد» (سیمون، ۱۹۹۸).

ماده ۱ میثاقین نیز به طور ضمنی این مسئله را عنوان می کند، لکن اشاره مستقیم به عبارت اشغال خارجی یا سلطه بیگانه در آن نشده است، نهایتاً اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ به چند وضعیت اشاره می کند که دربردارنده حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است که یکی از آن چند وضعیت، مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه است.

این اعلامیه نشان می دهد که وضعیت اشغال یا سلطه بیگانه می تواند جدا از استعمار وجود داشته باشد. این مسئله امروزه مورد تأیید همه کشورها و جامعه جهانی قرار گرفته است. شورای امنیت در مواقع مختلف اعلام کرده که تحصیل و اکتساب سرزمین به وسیله غلبه نظامی و قهرآمیز، غیر مجاز و نامشروع است. در کمیسیون حقوق بین الملل نیز همه اعضاء معتقد بودند که حق تعیین سرنوشت فقط به مردم مستعمرات تعلق نمی گیرد، بلکه به مردم تحت سلطه رویه دولتی نیز بر این امر صحنه گذاشته است. از آنجا که «حق تعیین سرنوشت خارجی ... مترادف ممنوعیت توسل به زور در روابط بین الملل است». بنابراین نقض این حق از طریق توسل به زور، نقض غیر مستقیم یک قاعده آمره بین المللی است، در عین که نقض اصل تعیین سرنوشت، فی نفسه نقض یک قاعده "Omnes Erga" نیز هست.

بررسی قطعنامه های شورای امنیت و مجمع عمومی نشان می دهد که عبارت سلطه یا شامل وضعیت هایی است که در آن «یک قدرت با توسل به زور به مردم یک انقیاد بیگانه سرزمین خارجی سلطه پیدا می کند». یعنی باید یک قدرت بیگانه مداخله نظامی انجام داده و یا در صورت وجود مخاصمه، طرف متخاصم اقدام به اشغال نظامی کند.

رویه ملل متحد و اعضای آن در سال‌های متعاقب تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، نشان می‌دهد که اکثریت عظیمی از دولتها همچنان از توسعه مفهوم سلطه و غلبه بیگانه به اشکال استثمار اقتصادی و به همین خاطر قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد استعمار نو خودداری می‌کنند. اقدام به مداخله مسائل اقتصادی، مداخله اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت نخوانده اند و اشغال نظامی خارجی و یا تهدید به آن و «مداخله نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی خارجی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولت‌ها توافق کرده اند که واژه و مفهوم «سلطه بیگانه» به «مداخله به وسیله توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود.

این بدان معنا نیست که حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیت‌های دیگری غیر از اشغال بیگانه یا مستعمرات موضوعیت ندارد. بند ۲ ماده ۱ مشترک در میثاقین مشخصاً به نمونه‌ای از این بند نمودار واکنش ملل متحد و اعضای آن به وضعیت‌های این وضعیت‌ها اشاره کرده است. جدیدی بود که در حین استعمارزدایی و بعد از آن و به عنوان گامی دیگر مطرح می‌شد. در مورد منابع طبیعی، این دولت‌های حاکمه بودند- و نه مردم که در وهله اول متأثر می‌شدند و آسیب می‌دیدند. مسئله اصلی در ملل متحد، ایجاد سازش و توانایی برای حفظ دو اصل اساسی، به طور همزمان بود:

۱- حمایت و احترام به حاکمیت ملی دول جهان سوم نسبت به منابع طبیعی شان؛

۲- تهیه ضمانت‌های مناسب برای سرمایه‌گذاران خارجی.

کمیته حقوق بشر در تفسیر بند ۲ ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌گوید که این حق، وظایف هم سطح و یکسان برای همه دولت‌ها و جامعه بین‌المللی دربردارد. پرفسور کاسسه در تدقیق بند ۲ ماده ۱ میثاق، موارد زیر را قابل استنتاج می‌داند:

۱- مردم توسط حکمرانانی اداره شوند که خودشان انتخاب کرده اند؛

۲- مردم از حکمرانان انتخابی خود بخواهند که منابع طبیعی به نفع خود آنها استخراج و بهره‌برداری شود؛

۳- حق کنترل و بهره‌برداری از منابع طبیعی هر سرزمین متعلق به ساکنان آن سرزمین است.

علاوه بر اسنادی همچون اعلامیه استقلال و میثاقین، مجمع عمومی در سندی جداگانه، موضوع کنترل بر منابع طبیعی را مطرح کرده است. قطعنامه ۱۸۰۳ یا «حاکمیت دائمی بر منابع این قطعنامه «نه اعلام طبیعی» توسط مجمع عمومی

در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ به تصویب رسید. تنها برخی از اصول کلی آن باعث ایجاد حقوق عرفی بود و نه تبدیل به حقوق عرفی شد. قواعدی عرفی در این زمینه شده است:

۱- مردم تحت سلطه استعمار یا انقیاد بیگانه حق دارند آزادانه از ثروتها و منابع طبیعی شان استفاده و بهره برداری کنند.

۲- از آنجا که این حق به نفع توسعه ملی و رفاه مردم اعمال می شود، هرگونه استفاده یا استخراج منابع طبیعی یک سرزمین تحت سلطه استعمار یا سلطه بیگانه توسط قدرت استعماری یا قدرت خارجی که در راستای منافع مطلق مردم مورد نظر انجام نگیرد، نقض فاحش حق مردم برای تعیین سرنوشت تلقی می شود.

بحث و نتیجه گیری

آنچه از مطالعه ی نگرش نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر و قوانین موضوعه ی جمهوری اسلامی ایران به روشنی قابل درک م یباشد، این است که دو نظام حقوقی مذکور از حیث مبانی فکری - ارزشی و نیز از حیث مواد قانونی تفاوت هایی را دارا هستند. اعضای اتحادیه ی اروپا بدون توجه به اصول یاد شده در صدد تحمیل خواسته های حقوق بشری خود به ایران هستند. این در حالی است که، جمهوری اسلامی ایران هیچ تردیدی در رعایت اصول و مبانی حقوق بشر ندارد. هم اسلام و هم قانون اساسی حکومت را موظف کرده اند که حقوق انسانها را محترم شمرده و رعایت کنند. لیکن برخی مجازات های قانونی و نیز قوانین «حدی» و «تعزیری» مواردی است که شرع مقدس آنها را برای حفظ نظم و آرامش جامعه ایجاد کرده است. بیشترین نکات چالش برانگیز به عدم درک اتحادیه ی اروپایی از ویژگی های فرهنگی و مذهبی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با حقوق بشر بازمی گردد. مطابق قوانین اسلامی: کسی که مرتکب قتل شده باید قصاص و اعدام شود، شخصی که مرتکب عمل زنا شده است باید سنگسار گردد، فردی که مرتکب دزدی شده است در شرایطی ممکن است عضوی از بدن خویش را از دست بدهد، فردی که مرتکب کار حرام نظیر مشروب خواری شده است باید حد الهی بر او جاری شود. موارد مذکور از جمله انتقاداتی هستند که در بسیاری از بیانیها و قطعنامه های اتحادیه ی اروپایی علیه وضعیت حقوق بشر در ایران تکرار شده اند. این در حالی است که اتحادیه ی اروپا باید به تفاوت های فرهنگی، هویتی، مذهبی، سن تی، تاریخی و حتی ایدئولوژیک توجه کافی را داشته باشد و این نکته ی مهم را مورد توجه قرار دهد. غیر از استثنائاتی خاص از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران تاکنون، اتحادیه ی اروپا همواره موتور محرکه ی

تهیه‌ی پیشنویس، گردآوری امضا و بسیج کلیه امکانات جهت تصویب قطعنامه‌ی حقوق بشری علیه ایران در کمیسیون حقوق بشر و از سال ۲۰۰۶ به اینسو در تمامی اجلاسهای شورای حقوق بشر بوده است.

به نظر می‌رسد شیوه‌های حکومتی دموکراتیک و نظام مبتنی بر نمایندگی به همراه اعتقاد به آن و رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی بشر و به عبارت دیگر دخالت و تأثیرگذاری مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان که متضمن احترام به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر باشد، بهترین شیوه اعمال و تحقق حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. از آنجا که حفظ هویت یکی از اساسی‌ترین اهداف اصل تعیین سرنوشت است، چنین ترتیباتی می‌تواند به نحو مؤثری متضمن تحقق حقوق اقلیت‌ها و گروه‌های ملی، قومی، زبانی و مذهبی باشد.

به هر حال جامعه بین‌المللی آشکارا نشان داده که اعمال حق تعیین سرنوشت، دیگر به هیچ وجه متضمن کسب استقلال و جدایی زیرمجموعه‌های جمعیتی از جمعیت اصلی نیست، مگر با توافق خود دولت مربوطه یا همه اطراف در یک وضعیت. به نظر می‌رسد اصل تمامیت ارضی بر سایر اصول حقوق بین‌الملل اشراف دارد، اگرچه که در پرتو تحولات جدید، هم از اصل حاکمیت و هم از اصل تمامیت ارضی، نیاز به قرائتی تازه مشهود است و به این نیاز پاسخ مثبت نیز داده شده است. همانطور که اصل اساسی حقوق رم می‌گوید: «حقوق برای منتفع کردن بشر است»

فهرست منابع

اسکندریان، مهدی. ۱۳۸۳. ایران و اتحادیه‌ی اروپایی: فصلی نوین در روابط «گزیده‌ی تحولات جهان، مؤسسه‌ی مطالعاتی و تحقیقاتی ابرار معاصر تهران، شماره ۵.

پارسا، علیرضا. ۱۳۸۰. رویارویی جهانگرایی و نسبیت‌گرایی فرهنگی: چالش پایدار حقوق بشر»، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۶۵ - ۱۶۶ خرداد و تیر.

جعفری ولدانی، اصغر. ۱۳۸۲. ایران و اروپا؛ از گفتگوی انتقادی تا گفتگوی مشروط، کتاب اتحادیه‌ی اروپا. ویژه‌ی روابط ایران و اتحادیه‌ی اروپا، تهران، مؤسسه‌ی مطالعاتی و تحقیقاتی ابرار معاصر تهران. خبیری، کابک. ۱۳۸۳. آینده‌ی تعاملات جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه‌ی اروپا»، گاهنامه‌ی برداشت اول، شماره‌ی ۷، سال دوم.

خرازی، فردین. ۱۳۸۵. تحلیلی بر قطعنامه ی اخیر پارلمان اروپا در مورد وضع حقوق بشر ایران، گزارش راهبردی معاونت پژوهش های روابط بین الملل مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، شماره ۸۹، ماه .

دانشیزدی، مهدی و دیگران. ۲۰۰۳. گفتمان ایران و اتحادیه ی اروپا در زمینه ی حقوق بشر، ترجمه ی مینا سینیور، دانمارک، ۱۶ و ۱۷ دسامبر، به نقل از: محمودرضا گلشنپژوه. ۱۳۸۶

دهقانی، رضا. ۱۳۸۲. نگاهی به نظام اروپایی حقوق بشر، کتاب اتحادیه ی اروپا، ویژه ی روابط ایران و اتحادیه ی اروپا، تهران، مؤسسه ی تحقیقاتی و مطالعاتی بین المللی ابرار معاصر تهران.

ساداتاخوی، سیدعلی و حسینی اکبرنژاد، حوریه. ۱۳۸۸. اعمال فراسرزمینی کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در رویه ی قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر، فصلنامه ی حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ی ۳۹، شماره ی ۴، زمستان.

شریفیان، جمشید. ۱۳۸۰. راهبرد جمهوری اسلامی ایران در زمینه ی حقوق بشر در سازمان ملل متحد، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

صفایی، سهیلا. ۱۳۷۹. روند جهانی شدن در بستر حقوق بشر و چالش های آن، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ی ۳، شماره ی دوم، تابستان، سال چهاردهم.

ضیایی بیگدلی، محمدرضا. ۱۳۷۹. حقوق بین الملل عمومی، تهران: انتشارات گنج دانش. عباسی، مجید. ۱۳۸۳. نظام ها و نهادهای بین المللی حقوق بشر، فصلنامه ی تخصصی علوم سیاسی، پیش شماره ی دوم، تابستان.

گلشن پژوه، محمودرضا. ۱۳۸۶. نگاهی به سیاست های کلی اتحادیه ی اروپا در زمینه ی حقوق بشر، پژوهشنامه حقوق بشر، شماره اول، تابستان.

گلشن پژوه، محمودرضا. ۱۳۹۰. حقوق بشر و جایگاه آن در سیاست اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران، کتاب اروپا ویژه ی روابط ایران و اتحادیه ی اروپا، تهران: مؤسسه ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران.

عبدخدایی، مجتبی. ۱۳۸۹. مسأله ی حقوق بشر در روابط ایران و اتحادیه ی اروپایی، فصلنامه ی سیاست خارجی، شماره ی ۲، تابستان، سال ۲۴.

موسویان، سیدحسین. ۱۳۸۵. چالش های روابط ایران و غرب، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

مهرپور، حسین. ۱۳۷۴. حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات اطلاعات.

میناوند، محمدقلی. ۱۳۸۵. ایران و اتحادیه ی اروپا؛ کنکاشی در سیاست گذاری ها، تهران، مرکز تحقیقات راهبرد دفاعی.

یاری، بهروز. ۱۳۸۲. اتحادیه ی اروپا و جمهوری اسلامی ایران: چالش حقوق بشر، کتاب اتحادیه ی اروپا ویژه ی روابط ایران و اتحادیه اروپا، تهران، مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات ابرار

De pas, Van(۲۰۰۲), *Confrontation and Reconciliation: I.R of Iran Foreign Policy toward Western Europe 1990 – 2000*, **M. A Thesis**; Amesterdam University.

Donnelly, Jack(۱۹۹۲), *Human Rights in the new World Order*, World Policy Journal, Spring.

Declaration Concerning Human Rights,(۱۹۹۶), *European Bulletin*, Luxemburg, ۲۸ / ۲۹ June.

European Parliament Resolution about Eu and IR Relations,(۲۰۰۲) January. Available in: <http://www.europarl.europa.eu/news/en>

Eu – Iran Human Rights Dialouge, The Danish Institute for Human Rights, (۲۰۰۶), Available in: <http://www.Humanrights.dk> / Departments / Director / Iraneu.

Martinez, Belen (۲۰۰۴) ,*Eu Policy towards Iran; Iran and it's Neighbors*, SWP – Berlin, March.

Promotion of Human Rights and Democratization in the European Union's External Relation; Available in: [http://www.ec.europa.eu/comm.](http://www.ec.europa.eu/comm/) / External

Relations / Human Rights / intro / index.htm.

Report of European Commission to the European Council and European Parliament, (۲۰۰۱)۷ February, Available in: http://europa.eu/index_en.htm.

Simon, Serfaty (۱۹۹۸), “Bridging the Gulf Across the Atlantic: Europe and United States in the Persian Gulf“, The Middle East Journal, Vol. ۵۲, No. ۳, Summe.